



## روایهای خطرناک اسلاوی ژیزک

نویسنده: جروم روس

ترجمه: آرمین نیکنام

توضیح مترجم: مقاله‌ی «روایهای خطرناک ژیزک»، نوشته جروم روس، به دنبال انتشار مقاله‌ای از ژیزک با عنوان «آنچه چپ باید از تاجر بیاموزد» نوشته شده است و رهیافت ژیزک مبنی بر اهمیت الگوبرداری چپ - در برهه کنونی - از شخصیت سیاسی تاجر را در کانتکستی وسیع‌تر مورد نقد قرار می‌دهد. مقاله یاد شده از ژیزک با ترجمه امیر رضا گلابی در وبسایت «تیز یازدهم» انتشار یافته است. در ترجمه‌ی مقاله‌ی حاضر، هر جا که نقلی از مقاله‌ی ژیزک صورت گرفته، از عین عبارت ترجمه فارسی آن استفاده شده است.

\*\*\*

قدردانی نابجای ژیزک از تاجر و یک‌بام و دوهوایی او در مقابل دموکراسی مستقیم، گرایش‌های منجی‌گرایانه‌ی خطرناک فلسفه‌ی «رادیکال» وی را آشکار می‌کند.

هنگامی که اورول، نخستین بار دست‌نوشته‌هایش را از کاتالونیای انقلابی در خلال جنگ داخلی اسپانیا در اواخر دهه‌ی ۳۰ بیرون فرستاد، مجله‌ی سوسیالیست بریتانیایی موسوم به «دولت‌مرد نو» از انتشار آن سرباز زد؛ چرا که بیش از حد از سرکوب استالینیستی تروتسکیست‌ها و آنارشویست‌ها انتقاد می‌کرد. مارتین کینگزلی به عنوان ویرایشگر، در نامه‌ای به اورول نوشت: «متأسفانه هرگونه انتقاد تند از رژیم فعلی روسی می‌تواند متمایل به پروپاگاندا علیه سوسیالیسم شود». اورول که کماکان در جبهه‌ی تروتسکیست فعالیت می‌کرد و شانه‌به‌شانه‌ی بسیاری از رفقای شجاع آنارشویست با فاشیسم می‌جنگید، در نفی مسیر اقتدارگرایانه به سوی سوسیالیسم نیز پافشاری می‌کرد. همانطور که او بعدها به یکی از دوستانش نوشت و خاطراتش در جبهه در قالب نیروهای شبه‌نظامی برابری‌خواه و دموکرات را تشریح کرد: «من اتفاقات شگفت‌انگیزی را شاهد بودم و سرانجام طوری به سوسیالیسم باور پیدا کردم که هرگز پیدا نکرده بودم». در این مقوله، آزمون سخت «دولت‌مرد نو» تنها به تقویت این باور در اورول منجر شد که: «مانند مسیحیت، بدترین تبلیغ برای سوسیالیسم، حامیان آن هستند».

### اسلاوی ژیزک: بدترین تبلیغ برای سوسیالیسم؟

با خواندن آخرین مطلب ژیزک در «دولت‌مرد نو» - قدردانی چپ‌گرایانه‌ی سرگشته و درهم و برهم از مارگارت تاجر - نمی‌توان جملات اورول را به یاد نیاورد. بالاخره، ژیزک، نگارنده‌ی همیشگی تناقضات که تأثیرگذارترین فیلسوف بر چپ امروز خوانده می‌شود، از این فرصت استفاده کرد که نه فقط به شخص مارگارت تاجر حمله کند، بلکه جنبش‌های بدون رهبر ضدسرمایه‌داری که اخیراً به وجود آمده‌اند تا به میراث نولیبرال خانم تاجر اعتراض کنند را نیز مورد نقادی قرار دهد. به جای شکافتن دگماتیسم ایدئولوژیک تاجر که «هیچ بدیلی وجود ندارد»، ژیزک تصمیم گرفت که تنها بدیل موجود که در پاسخ به این دگماتیسم طی بیست سال اخیر شکل گرفته است را از پای بیندازد. برای ژیزک، جنبش برآشفته‌گان اسپانیا، تظاهرات ضدریاضت [اقتصادی] در یونان و جنبش جهانی اشغال، همگی ناامیدانه در «افسانه‌ی دموکراسی مستقیم» سرگشته مانده‌اند و مانع یک مواجهه‌ی مناسب با بحران جاری نیابت سیاسی می‌شوند. تاجر، برخلاف این قضیه، نقش «ارباب» را در دوره‌ی بحران برعهده گرفت و تنها با اتکا به فکر خود، تصمیماتی فاقد اقبال عمومی در میان انبوه مخالفان را به پیش برد. به عقیده‌ی ژیزک: «آنچه ما امروز به آن نیاز داریم، تاجری برای چپ است». تمام رویاپردازی‌ها پیرامون تصمیم‌گیری بر مبنای وفاق عمومی را کنار بگذارید. آنچه ما واقعاً به آن نیاز داریم حدی مشخص از یک رهبر اقتدارگراست.



در قالب زبان آکادمیک معمول خود، ژیزک می‌گوید: «اعتراضات عمومی که در سرتاسر اروپا در جریان است، حاوی برخی مطالبات مشترک‌اند که دقیقاً چون خودجوش و واضح‌اند، نوعی "مانع معرفت‌شناختی" در راه مواجهه‌ی صحیح با بحران کنونی نظام سیاسی ما ایجاد می‌کنند». ژیزک به جای عبور از نیابت بی‌اعتبار شده‌ی سیاسی، با تأکید بر مشارکت عمومی، سعی دارد استدلال کند که ما باید نیابت و مشارکت را هم‌زمان از بین ببریم و گونه‌ای از رهبری اقتدارگرای جدید را به واسطه‌ی یک «طبقه‌ی نخبه» که مانند «ماشین دانشی عمل نماید که بر نقصان ابتدایی دموکراسی غلبه کند» اعمال کنیم [نقل قول‌ها متعلق به ژیزک هستند]. «شهروند قادر مطلق» ایده‌ای غیرممکن است؛ آنچه ما به آن نیاز داریم، یک دسته نخبه‌ی تکنوکرات است. به باور ژیزک، مردم به «نخبه‌گان خوب» نیاز دارند، زیرا نمی‌دانند چه می‌خواهند. در واقع، «از طریق این نخبگان است که مردم متوجه می‌شوند چه چیزی را «واقعاً می‌خواهند». «تنها تصمیمات مقتدرانه‌ی یک رهبر قوی است که می‌تواند پیش‌شرط‌های گسست عظیم را فراهم کند».

### بازگرداندن امر رادیکال به سیاست رادیکال

این به واقع، رویکردی عجیب نسبت به سیاست رادیکال به نظر می‌رسد. بالاخره، کلمه‌ی «رادیکال» به ریشه‌ها اشاره دارد و سیاست رادیکال به طور تاریخی سعی کرده است که از فرآیندهای بالا به پایین و پدرسالارانه‌اش گسست کند. بنابراین سیاست رادیکال واقعی همواره به صورت جمعی در میان سطوح توده‌ها بدون دخالت ساختارهای قدرت سلسله‌مراتبی یا اعمال رهبران بیرونی صورت پذیرفته است. پیش از لنین و سرکوب به دست بلشویک‌ها، شوراهای کنترل شده توسط منشویک‌ها (شوراهای مستقل کارگری و انجمن‌های مردمی) قلب انقلاب روسیه را تشکیل می‌داد. لحظه‌ای که قدرت رادیکال شوراهای کارگری به واسطه‌ی بلشویک‌های اقتدارگرا سرکوب شد، خشونت سازمانی دولت سرمایه‌داری خود را به شکل چشمگیری به صورت چندین برابر بازتولید کرد. در واقع، با سرکوب این توده‌های تعیین‌کننده، انباشت قدرت سیاسی ضدانقلاب در یک گروه کوچک نخبگان حزبی و دیوان‌سالار تحقق می‌یابد. لنین در واقع راه را برای استالین هموار کرد تا تبدیل به آخرین کابوس کمونیسم دولتی اقتدارگرا گردد. باقی، آنچنان است که در تاریخ نیز گفته می‌شود.

موج انقلابی ۲۰۱۱ به شکل چشمگیری از این درک قرن بیستمی از انقلاب گسست. با امتناع از به دام افتادن در سیاست حزبی، معامله‌ی رای‌ها به سبک اتحادیه‌ها، یا تعیین مطالبات مشخص، جنبش برآشفتگان و جنبش‌های اشغال تصمیم به عمل مستقیم، کمک متقابل و پرداختن به سیاست جمعی گرفتند؛ که در واقع ایجاد یک دید اولیه از جهان جدید در پوسته‌ی قدیمی آن بود که به واسطه‌ی عمل مشترک و همکارانه تحقق می‌یافت. به این شکل، میدان‌های اشغال شده به شکل موقت، تبدیل به یک جهان کوچک به هم پیوسته شدند که جهان پیش رو را ترسیم می‌کردند. همانطور که ادواردو گالتانو در یک دیدار کوتاه از آکامپادا در بارسلونا این قضیه را مطرح کرد: «جهان از بالا به پایین، یک کثافت محض است، اما تنها راه ممکن نیست. جهانی دیگری هست که پیش روی ماست و جوانان به سوی آن حرکت می‌کنند». میلیون‌ها نفر که از دروازه‌ی خورشید، میدان سینتاگما و پارک زوکوتی در آن روزها رد شدند، نخستین بار بود که با دموکراسی حقیقی و سوسیالیسم منحصر به فرد در عمل مواجهه می‌شدند. میلیون‌ها نفر شاهد بودند که ظاهراً می‌توان توده‌های عظیم مردم را در صدها شهر و ده‌ها کشور بسیج، سازماندهی و هماهنگ کرد. بدون اینکه نیاز به دخالت رهبران، احزاب یا نمایندگان باشد.

### پایین هرم، بیشتر دوام خواهد آورد

ژیزک این واقعیت را با اکره‌ای می‌پذیرد که هر فرآیند انقلابی «لحظه‌هایی وجدآور از همبستگی گروهی وجود دارد که در آن هزاران، بلکه صدها هزار نفر در کنار هم مکانی را به اشغال در می‌آورند»؛ همانطور که «لحظه‌هایی از مشارکت پرشور جمعی وجود دارد که طی آن اجتماعات محلی تبادل نظر می‌کنند و تصمیم می‌گیرند؛ لحظه‌های باشکوهی که مردم در نوعی وضعیت فوق‌العاده دائمی به سر می‌برند؛ کارها را به دست



می‌گیرند، بدون رهبری که هدایت‌شان کند». اما ژیزک کماکان معتقد است که: «چنین وضعیت‌هایی دوام نمی‌آورد». سرانجام، تنها چیزی که می‌تواند تداوم یک مبارزه‌ی ضدسرمایه‌داری را تضمین کند، منعقد شدن آن در گونه‌ای از پروژه‌ای سازمانی است؛ یک حزب انقلابی، که ترجیحاً توسط یک رهبر کارزماتیک برتر رهبری می‌شود. دقیقاً همین جاست که ما باید به دقت عمل ادعای ژیزک، شدیداً اعتراض کنیم. بالاخره تاریخ به ما می‌گوید - با استثناء قابل توجه کوبا تحت رهبری کاستروها - که دقیقاً جنبش‌های مبتنی بر رهبر هستند که نخواهند پایید. ژیزک حریصانه دست به مثال هوگو چاوز می‌برد، اما از مشاهده‌ی آنچه هم‌اکنون در ونزوئلا در حال وقوع است باز می‌ماند. حالا که رهبر کارزماتیک مرده است، جانشین مطلوب او تنها یک پیروزی خفیف در انتخابات ریاست جمهوری به دست آورده است. آینده‌ی پروژه‌ی بالا به پایین چاوینستا، اینک تحت فشار طبقات فرادست تحت‌الحماهی ایالات متحده به چالش کشیده شده است و متزلزل شده است. در این معنا، تنها قاعده‌ی مردمی هرم قدرت بولیواری، یعنی جنبش‌های اجتماعی توده‌ای که چاوزیسم به شدت وامدار آنان بود، توانایی به جلو راندن این فرآیند انقلابی را دارند.

اما ژیزک نسبت به این جنبش‌های توده‌ای - و در نگاهی کلی‌تر، به مردم ونزوئلا - نگاه بسیار توهین‌آمیزی دارد. انگار که مردم ونزوئلا پیش از چاوز نمی‌دانستند چه می‌خواهند، سپس چاوز پیش آمد و دقیقاً آنچه آن‌ها می‌خواستند را به آن‌ها نشان داد. واقعیت این است که ونزوئلایی‌ها کاملاً می‌دانستند چه می‌خواهند. حتی یک دهه پیش از روی کار آمدن چاوز، هزاران نفر از آن‌ها زندگیشان را برای دفاع از آنچه که می‌خواستند، در شورش‌های کاراکاس در سال ۱۹۸۹ از دست دادند. در یک کلام، آنچه ونزوئلایی‌ها می‌خواستند بسیار شبیه آن چیزی بود که کشاورزان بومی چیپاس یا جوانان بیکار آتن می‌خواستند: آبرو. همانطور که چاوز بعدها متذکر شد، شورش‌های کاراکاس «پایان یک سیستم را که از بی‌شرمی خفه شده بود و آغاز عصر تغییر را که منجر به باززایی شأن مردم شد رقم زدند». در واقع، عموماً به این شکل تعبیر می‌شود که شورش‌های کاراکاس و جنبش‌های برآمده از آن، پیش‌زمینه‌ای برای کودتای ناموفق چاوز در سال ۱۹۹۲ و انتخاب او به سمت ریاست جمهوری در سال ۱۹۹۸ بودند. البته، چاوز این جنبش‌های توده‌ای را حمایت کرد؛ علاوه بر تأکید بر مبارزه با فقر، قدرت سیاسی او به آن‌ها بستگی داشت. چاوز به مجامع عمومی کمک هزینه پرداخت کرد، کارگران را مجبور کرد که کارخانه‌هایشان را اشغال کنند و شرایط قانونی برای ایجاد تعاونی‌ها را تسهیل بخشید. اما ونزوئلایی‌ها نیاز به او نداشتند که بدانند چه می‌خواهند. آن‌ها قبل از این می‌دانستند که چه می‌خواهند.

### بدیلی وجود دارد: ریشه‌های خودمختار سیاست رادیکال

برخلاف آزمایش چاوینستا در ونزوئلا، آنچه که به زودی از مبارزه‌ی قدرت بین فراکسیون‌های در حال رقابت (یکی حول جایگزین معرفی شده توسط چاوز، رئیس جمهور مادورو، و دیگری پیرو رئیس شورای ملی، دیزودادو کایبو که پشتیبانی نظامی همراه خود دارد) بیرون خواهد زد، آزمایش اتونومیستی زاپاتیستا در مکزیک است که ممکن است با سرعتی کم، اما بسیار قابل قبول در مدتی طولانی پا به عرصه بگذارد. حدود بیست سال بعد از سرکوب نخستین قیام آن‌ها به دست دولت مکزیک، جنبش زاپاتیستا به اداره‌ی بخش بزرگی از ایالت چیپاس تحت یک سیستم خودمختار اشتراکی ادامه می‌دهد. همان‌گونه که بسیج گسترده‌ی دسامبر سال پیش نشان داد، حامیان کماکان مثل همیشه زنده و پابرجا هستند. این شرایط مشابه وضعیت اروپاست. رسانه‌های مین‌استریم ممکن است که به این جنبش‌ها نپردازند - و خود ژیزک نیز شاید خیلی علاقه‌مند به این اعتراضات نوین ضدسرمایه‌داری نباشد تا بخواهد آن‌ها را به واسطه‌ی راه‌های خلاقیتی که خود را بدون رصد شدن بسط می‌دهند پیگیری کند - اما در اسپانیا، جنبش بدون رهبر پانزدهم مه، با صدها تظاهرات در هر ماه، در خیابان‌های مادرید هنوز پابرجاست. در کنار فعالانی که خانه‌های مختلفی را هر روز تحت کنترل می‌گیرند، با کلاس‌های رایگانی که به شکل عادی در خیابان‌ها برگزار می‌شوند و با مجمع‌های شهروندی که در محلات برپا می‌شوند. حرف آخر اینکه مبارزات ضدسرمایه‌داری همه جا به شکل‌های نوین در جریان‌اند، اما ژیزک که مثل همیشه مسحور گذشته است، به سادگی از دیدن آن‌ها سر باز می‌زند.



به این شکل، بزرگترین موفقیت جنبش دموکراسی واقعی نه فقط در ریشه کن کردن میراث نولیبرال تاچر، بلکه در شکستن این توهم تاچری است که «هیچ آلترناتیوی در مقابل لیبرال دموکراسی و سرمایه‌داری بازار آزاد وجود ندارد». در حالی که منبع الهام عظیم ژیزک، کمونیست فرانسوی آلن بدیو، استدلال می‌کند که جنبش‌های سال ۲۰۱۱ صریحاً تاریخ را از نو آغاز نکردند، برای میلیون‌ها نفر از کسانی که به شکلی، اشغال حقیقی را تجربه کردند، سال ۲۰۱۱ به واقع پایان «پایان تاریخ» را رقم زد. با این وجود، مهمترین نکته آن است که جنبش دموکراسی حقیقی منجر به تقویت مجدد گونه‌های مستقل مقاومت توده‌ای به عنوان قلب تپنده‌ی مبارزات ضد سرمایه‌داری در اقصی نقاط جهان گردید. جنبش‌های بی‌رهبر که همه جا در سال‌های ۲۰۱۱ و ۲۰۱۲ شکوفا شدند، باعث به لرزه در آمدن اکتیویسم دولت‌محور و وابسته به رهبر گردیدند و درهایی نو به سوی فرصت‌هایی برای گسترش چپ گشودند. این دقیقاً افقی بودن و خودبه‌خودی بودن خیزش‌های سال ۲۰۱۱ بود که باعث گستردگی سریع و بسیج مردمی نیروها در چنین ابعاد وسیعی گردید و دقیقاً همین عدم وابستگی به رهبری مرکزی بود که به آن‌ها اجازه داد با واقعیات در حال تغییر در سال ۲۰۱۳ خو کنند [و دوام بیاورند].

### اسطوره‌شناسی منجی‌گرایانه‌ی وسواسی بزرگ

البته ژیزک مدت‌هاست که خشم فعالان حاضر در مبارزات ضد سرمایه‌داری در سرتاسر جهان را بر انگیزخته است. اقتدارگرایی واضح وی و توهم آشکار او به کنش انقلابی نشان می‌دهد که عده‌ی کمی از سازمان‌دهندگان توده‌ها، نوشته‌های این روزهای او را جدی می‌گیرند. در طول دو سال اخیر، ژیزک چند ضربه به جنبش‌های اجتماعی بی‌رهبر در قالب نقد سرمایه‌داری وارد آورده است. او ابتدا تحت عنوان «روحیه شورش بدون انقلاب»، به نقد جنبش برآشفتگان اسپانیا پرداخت و سپس به شکلی پدرسالارانه، معترضین جنبش اشغال را موظف دانست که دل به کار خویش نبندند و کمی بعد به اکتیویست‌ها گفت که کاری نکنند و فقط فکر کنند! او در کتاب «سال رؤیاهای خطرناک» - به مثابه آخرین گواه بر اینکه او فهم نادرستی از تمامی رخداد‌های سال ۲۰۱۱ داشته است - در حالتی مغشوش، به وجود آمدن صدها آرمان‌شهر انضمامی در جهان را چیزی اندکی بیش از یک «روای خطرناک» تاویل کرد. ظاهراً در حالی که میلیون‌ها نفر در حال سازماندهی بدیل‌های حقیقی روی زمین بودند، ژیزک در نقطه‌ای بسیار دور در حال خیالبافی در مورد یک رخداد بسیار بزرگ در آینده بود.

در این مورد، بسیار جالب است که حس عمیق مذهبی که در آثار ژیزک نفوذ کرده‌اند را بررسی کنیم. به عنوان نمونه، سیمون کریچلی مدت‌هاست که به بررسی تأثیر دین مسیحیت بر عقاید ژیزک پرداخته است. در پایان کار، ایده‌ی ژیزک از انقلاب، تنها اندکی بیش از درک سنتی منجی‌باوری از مفهوم رستگاری است که پر از ارجاعات آخرالزمانی به «خشونت الهی» و برخاستن مردگان است. در یک جمع‌بندی از کتاب «سال رؤیاهای خطرناک» می‌توان چنین استدلال کرد که ژیزک اصطلاحاً ایده‌ی کمونیسم خود را با خدای مخفی پاسکال - که تنها برای کسانی که وی را می‌جویند قابل رویت است - قیاس می‌کند. به این شکل، مهم است که ژیزک از نقادی صورت‌های واقعاً موجود و خودگردان دموکراسی مستقیم دست بردارد؛ چرا که ذاتاً اسطوره‌گراست و در واقع به میانجی مذهب است که دومین مرحله‌ی ایده‌ی کمونیسم وی، که باید اسطوره‌شناسانه به آن پرداخت، فراخواهد رسید. کریچلی در نقد بسیار خوبی که بر کتاب ژیزک در باب خشونت نگاشته است، این تناقضات را در فلسفه‌ی ژیزک آشکار می‌سازد:

«از یک سو، تنها حالت قابل اعتماد که می‌توان در این دوره‌ی تاریک به خود گرفت، هیچ کاری نکردن است؛ نفی هر گونه تعهد، فلج بودن مثل بارتلی (Bartleby). از سوی دیگر، ژیزک رؤیای یک خشونت الهی را در سر می‌پروراند؛ اتفاقی عظیم، خشونت‌تصفیه‌کننده‌ی وظایف اخلاقی فرمانروا، چیزی شبیه آنتیگونه‌ی سوفوکل. اما تراژدی شکسپیر راهنمای روشنگرتری نسبت به اسلاف یونانی‌اش به شمار می‌رود. برای اینکه ژیزک، به باور من، یک هملت اسلوونیایی است که کاملاً فلج است و از کار افتاده؛ اما رؤیای یک انتقام‌کشی خشن را در سر می‌پروراند و برای این انتقام‌گرفتن، فاقد هر گونه شجاعتی است. کوتاه آنکه پشت سر این وارون‌سازی‌های دیالکتیکی سوسو زنده، آثار ژیزک ما را در تنگنای



ترسناک و شوم قرار می‌دهند، هم یک تنگنای «استعلایی-فلسفی» و هم یک تنگنای «عملی-سیاسی». تنها کاری که باقی می‌ماند این است که کاری نکنیم، تنها بنشینیم و منتظر بمانیم، حرکتی نکنیم، مرتکب هیچ رفتاری نشویم و به رویاهایمان از یک مطلق، یک خشونت انقلابی ادامه بدهیم. چنین گفت آن وسواسی بزرگ!».

### اساطیری که باور شده‌اند گرایش به تحقق یافتن دارند

اما در پایان کار، به نظر می‌رسد رؤیای خطرناک ژیزک کمی بیش از تشنجهای یک ایدئولوژی قرن بیستمی باشد که مدت‌هاست خود را فلج کرده است. همانطور که اورول در «به یاد کاتالونیا» نوشته است: «در هر کشوری در جهان، دسته‌ی بزرگی از دنباله‌روندگان کور احزاب و استادان دلچسب وجود دارند که سعی می‌کنند نشان دهند سوسیالیسم چیزی نیست به جز یک اقتصاد برنامه‌ریزی‌شده‌ی دولتی به منظور قاپیدن بقایای دست نخورده‌ی کار. خوشبختانه، نسخه‌ی دیگری از سوسیالیسم نیز وجود دارد که با این مورد کاملاً متفاوت است». اورول این تبدیل سوسیالیستی را در فعالیت در نیروهای شبه‌نظامی دید که به باور خود او «گونه‌ای کوچک از یک جامعه‌ی بی‌طبقه» بودند و از نظر وی «پیش‌بینی خامی از آنچه مراحل نخست سوسیالیسم پیش خواهد کشید» به حساب می‌آمدند. [درباره این تجربه] اورول قاطعانه این را افزوده است که «به جای از بین بردن باورهایمان، این موارد عمیقاً مرا به خود جذب کردند. اثری که بر من نهادند این بود که آرزویم به تحقیق‌یابی سوسیالیسم را بسیار واقعی‌تر از آنچه پیش از آن بود ساخت». درست مثل اورول، میلیون‌ها نفر تاکنون چنین جوامع کوچکی با دموکراسی مستقیم را در میدین و پارک‌ها در بیش از هزار شهر جهان در ۸۲ کشور تجربه کرده‌اند. این تجربه‌ها به آسانی از بین نخواهد رفت، نه با وطن‌پرستی متعصبانه که تشییع جنازه‌ی تاجر را احاطه کرده بود و نه با خواب‌های منجی‌گرایانه و خطرناک یک فیلسوف از کارافتاده‌ی اسلونیایی که ظاهراً تضادی در ستودن او با ما هنگام خوابیدن زیر پرتوهای از استالین نمی‌بیند.

انقلابی‌های مبل‌نشین هر چه که ممکن است بگویند، جهان هم‌اکنون می‌داند که نبض مقاومت ضدسرمایه‌داری از آنارشیست‌ها، اتونومیست‌ها و چپ‌های اقتدارستیز می‌آید. به نظر می‌رسد ژیزک هنوز باور دارد که «اسطوره‌ی دموکراسی مستقیم» بسیار بیشتر از آنچه که به واسطه‌ی تاجر و همفکرانش رواج داده شده بود، مانع عمل اشتراکی انسان‌ها می‌شود. بگذاریم چنین باور کند. همانطور که اورول گفته است: «اساطیری که باور شده‌اند گرایش به تحقق یافتن دارند». و اگر اسطوره‌ی دموکراسی مستقیم ما که باورمندان بسیاری نیز دارد، واقعاً مانع رؤیاهای خطرناک ژیزک مبنی بر کمونیسم تاجری شوند، باید مایه‌ی خوشحالی برای ما نیز باشد. بالاخره، به راستی ادعای به دست آوردن چه چیزی خواهیم داشت اگر اربابان امروزمان را ساقط کنیم و فردا که از خواب بیدار می‌شویم ببینیم که ارباب جدیدی پیدا کرده‌ایم؟ پس به نظر می‌رسد اینک پیامی خطاب به ژیزک پیش روی ما قرار گرفته است: به رویاهایت ادامه بده! رستگاری روح استالینی‌ات به آن بستگی دارد!

منبع: [The dangerous dreams of Slavoj Žižek | by Jerome Roos | 18 April 2013](#)

توضیح پراکسیس: انتشار ترجمه‌ی این مقاله به معنی تایید «تمامی» مضمون آن نیست.